



بهرام دبیری

هنرمند

در آغاز کلمه بود

در اروپا خیلی طول کشید تا کلیسا بپذیرد که انجیل را که به زبان لاتین نوشته شده بود، به انگلیسی برگرداند و حتی در ایران همین حالا هم مردم عربی بلد نیستند و خودشان به طور مستقیم توانایی برقراری ارتباط با قرآن را ندارند.

از جایی به بعد مفهوم خط تغییر می‌کند و در زمان صفویه شکل دیگری می‌گیرد. در این دوران خط به پای گنبدها و اماکن مذهبی می‌رسد. گرچه خطوط خوانا نیستند؛ اما برای انسان معتقد الفاکر نوعی پیام مذهبی است.

در دوران صفویه چند نوع خط ازجمله تعلیق، نسخ، رقصاع و… مورد استفاده قرار می‌گیرد که به دلیل داشتن خطوط تیز، خطی بود که برای سلیقه ایرانیان جذاب نبود و طعمی عربی داشت؛ اما میرعماد با مهندسی ظریفی

نسخ و تعلیق را ترکیب کرد و خط شیرین و رقصان نستعلیق را به وجود آورد که به شعر فارسی شباهت عجیبی دارد.

در دوران معاصر و هم‌زمان با جریان هنر نو بعد از ۱۳۲۰ در دهه ۴۰ و اوایل ۵۰ مبحثی به نام سقاخانه مطرح می‌شود که هنوز هم به نظر من

هویت معلومی ندارد. در پس جریان سقاخانه نوعی بازیابی هویت وجود داشته؛ البته اگر به دنبال هویت تصویری ایران برگردیم، باید به دوران قبل‌تری در زمان ماداها و هخامنشیان رجوع کنیم؛ اما هنرمندان سقاخانه در این شکل از هویت‌یابی سراغ قاجار رفتند و نمادهای شیعه خاستگاه جریان مدرن این سبک شد. در میان هنرمندان جریان سقاخانه، تاولی، زنده‌رودی و دیگران استاد خط نبودند، حتی خط خوشی نداشتند؛ اما احصایی استاد خوشنویسی بود؛ ولی در همین جریان هم احصایی الزامی به خوانایی خط نمی‌دید و به مفهومی تجریدشده از خط روی آورد. آقای احصایی استاد خط من در سال ۱۳۵۱ در دانشگاه بود و نسبت به سایر هنرمندان در عرصه نقاشی خط، تمایز درخور توجهی دارد؛ چون به خط خوش فارسی تسلط کامل دارد. گرچه بسیاری از آثار او خوانا نیستند؛ اما ترکیب‌های بصری زیبایی خلق کرده است. تصور من همواره بر جای خود است و معتقدم خط راهی برای القای پیام است. آنچه در ایران باید مورد توجه قرار بگیرد، ضرورت‌های کاربردی خط

کار گرافیک را مطلقا کنار گذاشته‌ام. البته درباره کارهای بازار و گرافیک اکسپایر (دور افتاده‌ام؟) هستم، چون جوانان آمدند و کارهای خیلی جالبی می‌کنند. از این بابت در بازار نیستم و ارتباط اجتماعی‌ام مطلقا کم شده و برای اینکه به هر کسی که برای دیدنم اظهار علاقه می‌کند برنخورم، می‌گویم که مدت‌هاست خودم را از اجتماع محروم کردم؛ بنابراین فقط به نقاشی می‌پردازم که کار خودم است. البته سنت را نمی‌توان نادیده گرفت، یک دستم همیشه به دست پدرم هست که عبارت باشد از کار خوشنویسی و خطاطی.

و کاغذهایی را که بود، استفاده می‌کردم. کاغذ دفترچه‌های معمولی برای خوشنویسی مناسب نیست و همین‌طور مرکب خوب نبود، اما من فارغ از این ماجراها به یک نوع عبادت و یک نوع تذکر به عشق به خط‌نویسی و نستعلیق‌نویسی پرداخته عرض کردم که چون دلم هم تنگ شده بود، شروع به کار کردم. در نتیجه همه چیز- نه محیط و نه مقصود که اینها به چه دردی می‌خورد- کنار رفت و فقط نوشتن برای نوشتن بود. و به‌این‌ترتیب دفترچه‌هایی را می‌بینید که زیر آن یک یادداشت نوشته و من روی آن خط نوشته‌ام. تقریبا هر شب در مدت‌زمانی که اینها اجرا می‌شد، من برای حضور در مقابل کاغذ سفید آمادگی داشتم تا قلم به دست با ذهن و روحی که مشتاق یک رفتار فروتنانه نسبت به عشقی که در وجودم از سال‌ها پیش نهفته شده است، اینها را به تصویر بکشم. در نتیجه چیزهایی که شما می‌بینید، تصویر این عواطف صمیمی و علاقه‌مندی شدید به خط‌نوشتن است؛ بنابراین اینها نه سیاه‌مشق است و نه می‌توان به آن خوشنویسی متعارف گفت. بیشتر آنها قابل خواندن نیست و درهم است و به دردی هم نمی‌خورد. به‌عنوان تابلو هیچ مورد مصرفی ندارد. فقط نوشتن برای نوشتن است.

- همان‌طور که گفتید ۱۰ سال روی قرآن کار کردید.**

بله.

- می‌شود گفت این در ادامه کار کتابت قرآن، ورد و ذکر**

است که با خوشنویسی به دست آمده است.

البته در هر رشته هنر در خوشنویسی شاید بیشتر و در نوازندگی، می‌دانید که انسان در حالاتی قرار می‌گیرد که نسبت به آن کارش در معنویت و ملکوتی باید خودش را نگاه و سیر کند؛ وگرنه نمی‌شود چیزی که از زیر دست آدم درمی‌آید، حتی بارقه‌ای از آرت در آن باشد و بیشتر به صنعتگری شبیه است. اینها از صنعتگری بالاتر و جداتر است و ورای صنعت هستند؛ بنابراین لازم است که یک آمادگی روحی و روانی در آن باشد و لازمه این است که وقتی به این فکر می‌کنیم یا کار می‌کنیم، آفت‌های مختلفی که نام آن را هر چیزی می‌توان گذاشت، پس برود. در نتیجه من از شب پیش که می‌خواهم شروع کنم، آماده می‌شوم. برای نوشتن حافظ دقیقا این کار را می‌کردم؛ یعنی قبل از اینکه بخوابم به نوشتن حافظ مشغول بودم تا روزی که شروع به کار می‌کردم و برای آمادگی قبلی هر کسی یک روشی دارد؛ من به فاتحه‌الکتاب برای پدرم، میرعماد و حافظ خیلی اعتقاد دارم. سه بار فاتحه‌الکتاب را می‌خواندم، یک مقدار آرام می‌شدم. شعرهایی را که مرحوم شجریان از حافظ خوانده بود، گوش می‌دادم و آمادگی روحی برای نوشتن پیدا می‌کردم، در این مرحله- برای هر کسی به یک ترتیب - موضوعات فرعی کنار می‌روند و آن موضوع اصلی که مورد نیت است و اگر بخواهم خراب می‌شود و نباید بخواهم، موضوع مورد نیت به انسان وارد می‌شود و انسان شروع می‌کند. ظاهر آن برای آدم‌هایی که سواد دین ندارند و متخصص نیستند، نوشتن کلمه است؛ اما در اینها در حرکت، رفتار، گردش قلم و حرکت قلم مشخص است که چیزهایی هست که آنها متوجه می‌شوند. مانند هر اثر هنری مثل گوش‌دادن به ساز، نگاه‌کردن به نقاشی، مجسمه و… هر کسی نمی‌تواند جوهره قضیه را دریابد؛ بنابراین به نظرم هنرمندان برای گروه خاصی مخاطب‌کار می‌کنند؛ یعنی مخاطب مسا تقریبا گروه خاصی از جنس خودمان هستند و این ناخودآگاه حضور دارد؛ زیرا برای افراد عادی این مقدمات، سازندگی روانی و مسائل مختلف لازم نیست. یکی از مخاطبان ما خود ماجرا، هنر و خط است و یکی هم افرادی که از جنس خودمان و خواص هستند که البته هر سه اینها از یک احترام و جنسیتی برخوردارند. این است که وقتی مرحوم شهناز ابوعطا می‌زند، در اواسط کار ساز، نوا زنده تماما یکی می‌شوند؛ یعنی نمی‌توانید تفکیک کنید، صدای ساز و ابوعطا را نمی‌شنوید و شهناز را نمی‌بینید؛ بلکه چیزی ورای اینها به گوش و جان شما منتقل می‌شود. این هم همین‌طور است، هر هنر دیگری هم همین‌طور است و حتی نقاشی هم همین‌طور است. من در آلمان نمایشگاهی رفتم و با نقاشی هر برخورد کردم که دوستم این تا از خود بی‌خود می‌شود نشود تا مست مست نشود، نمی‌تواند نقاشی کند و این آثاری



گفت‌وگو با محمد احصایی

عادت به انتخاب زیبایی

ممکن است تابلویی سفید برای نمایش بگذارم



حسین کنجی

محمد احصایی، نقاش بی‌ظنر هم‌روزگار ماست؛ کسی که مسیر سنت تا مدرنیته را به‌گواه بسیاری از منتقدان برمدار و تراز درشش طی کرده و امروز بهترین شاهدمثال برای کسانی است که در دو سوی مخالفت با سنت یا مخالفت با مدرنیسم قرار گرفته‌اند. زمانی را که او با خوشنویسی شروع کرد، باید در کنار امروز و آثار او گذاشت و شاهد خواهید بود که در عین طی‌کردن فرسنگ‌ها و با وجود شباهت‌ها و تفاوت‌ها، آثارش از چه بن‌مایه‌های یکسانی در سنت و تجدد، هنر دیروز و امروز و فرهنگ گذشته و اکنون برخوردار است. این مسیر جدا از آموخته‌های دانشگاهی همواره سرشار از مسائل انسانی و چگونگی زیست شخصی نیز هست. حرف‌های معمول زیاد زده شده است و محمد احصایی را دیگر کسی نیست که نشناسد و تاکنون بسیار از هنرش و شیوه‌های کارش حرف به میان آمده است. احصایی در سال گذشته سه

نمایشگاه از آثار خود به نمایش گذاشت؛ دو مجموعه «عکس‌ها» و «مشق شب‌ها» در گالری گلستان و دیگری که مؤخرتر است در گالری ویژه بریا شد. همان‌طورکه در «عکس‌ها» و به‌ویژه در «مشق شب‌ها»ای ایام کرونایش مشهود است، این زیستن در میان گذشته و امروز جای میان سنت و مدرنیته مسئله همچنان اوست که بهانه‌ای به دست داد تا از جنس دیگری با او به‌گفت‌وگو بنشینم و بیشتر درباره زندگی سخن بگویم. مفهومی که شاید این روزها در کشاکش بیشتری قرار گرفته است. آنچه پیش‌روی شماست، از این منظر و بخش کوچکی از یک گفت‌وگوی طولانی است.

چون من تنهای تنهام.

- دقیقا به همین دلیل پرسیدم.**

از من می‌پرسند که تنها چه می‌کنید؟ آیا نمی‌ترسید؟ نه من تنها نیستم و وقتی کسی می‌آید احساس ناراحتی می‌کنم. اصلا احساس تنهایی نمی‌کنم. آتلیه‌ام با ساختمان فاصله دارد و وقتی برمی‌گردم ساعت دو نیمه‌شب است. محیط سرشار از سکوت است، تا جایی که صدای بعضی حشرات از دوردست‌ها به گوش می‌رسد و حتی صدای سگ و… می‌آید. من از کنار گل، گلدان و گیاه‌ها می‌گذرم و به آنها یکی، یکی شب‌بخیر می‌گویم و برای خواب می‌روم. البته بدون اینکه به کلام بگویم، با تمام وجودم با آنها احساس آشنایی دارم و خداحافظی و شب‌بخیر و به امید دیدار می‌گویم.

- همان‌طورکه گفتید کتاب‌های‌تان تنوع زیادی دارد، این روزها چه کار می‌کنید؟**

یک مقدار سفارش کار دارم که به آنها مشغولم.

- این روزها بیشتر نقاشی کار می‌کنید، فکر می‌کنم سال‌ها بود خوشنویسی به این معنا و گرافیک را که سال‌ها قبل بدان بیشتر مبادرت داشتید، کنار گذاشته‌اید.**

کار گرافیک را مطلقا کنار گذاشته‌ام. البته درباره کارهای بازار و گرافیک اکسپایر (دور افتاده‌ام؟) هستم، چون جوانان آمدند و کارهای خیلی جالبی می‌کنند. از این‌بابت در بازار نیستم و ارتباط اجتماعی‌ام مطلقا کم شده و برای اینکه به هر کسی که برای دیدنم اظهار علاقه می‌کند برنخورم، می‌گویم که مدت‌هاست خودم را از اجتماع محروم کردم؛ بنابراین فقط به نقاشی می‌پردازم که کار خودم است، البته سنت را نمی‌توان نادیده گرفت، یک دستم همیشه به دست پدرم هست که عبارت باشد از کار خوشنویسی و خطاطی.

است که در واقع میرعماد به‌درستی به آن پرداخته بود. همچنین احصایی به ساختاری از خط توجه کرده که محکم و مقتدر است؛ اما همچنان مانند رازی، ضرورت خوانایی خط حذف می‌شود. خط در کار احصایی به شکل جادویی اش برمی‌گردد؛ یعنی با ظرافتی استوار از ضرورت خوانایی دور شده و معماری قدرتمندی را ایجاد کرده است. پیام آثار احصایی تبدیل خط به ساختاری زیبایی‌شناسانه است. شناخت خط و توانایی کامل در آثار استاد احصایی مشهود است. در واقع دیگر هنرمندانی که سعی بر نقاشی خط داشتند، به دلیل نداشتن مهارت خوشنویسی، با نگاهی توریستی، خط فارسی را به کار بردند. آثار استاد احصایی در نمایشگاه اخیر اکثرا خطاطی کامل و بدون عنصر تزئینی هستند و همچنان بیشتر سیاه‌مشق‌های یک استاد بزرگ است که در برابرمان به نمایش گذاشته شده است. یک معماری مقتدر از خط فارسی است که همچنان تمایز ارزشمند خود را با خوشنویسان بی‌شمار معاصر حفظ می‌کند.

که می‌بینید در بی‌اختیاری کشیده شده، حال هر کسی به یک ترتیب به این بی‌اختیاری می‌رسد و من هم به یک ترتیب دیگری و می‌خواهم این را توضیح بدهم که این نوع برخورد با حرفه انسان باید نوعی احساس مسئولیت حس کند و واقع بفهمد، وجودش بر از این قضیه باشد تا علاقه‌مند، صمیمانه و عمیق نسبت به کاری که می‌کند حضور نداشته باشد. چیزی از دستش بیرون نخواهد آمد. من همیشه می‌گویم که این کار من نیست، نوشته شد و انجام شد.

- همان‌طور که گفتید آقای احصایی از خط شروع کرده،**

گرافیک و نقاشی کار کرده و وجوه مختلفی دارد، اگر الان می‌خواستید تصمیم بگیرید و از نقطه صفر شروع کنید، آیا همین مسیر را می‌آمدید یا مستقیم به سراغ نقاشی می‌آمدید؟

من بایدم اعتراف کنم که مسیری که گذشته اینم اواخر اطلاع پیدا کردم که مربوط به خودم نبوده است. انسان در هنر به‌خصوص و در علم از یک جا به بعد انتخاب می‌شود و طبیعت، شرایط و انتخابات انسان را انتخاب می‌کند و فرد تنها کاری که می‌کند آن لحظه را درمی‌یابد. چیزی که در تمام فلسفه خیام است، نه ابدی و نه ازلی بوده است و با مغز متفکر و بزرگش فقط به همین لحظه اشاره می‌کند. در نتیجه باید در لحظه طور دیگری قضیه را ببینیم. اعتراف می‌کنم که این وجوه مختلف دست من نبوده و خیلی خوشحال و شاکرم که این تنوع ماجراها چنان آپروریزانه هم نیست که خجالت بکشم. بالاخره از یک جا آمده و من هم واسطه هستم.

♦ به موسیقی شجریان اشاره کردید و فضایی که پیش از آغاز یک کار برایتان ایجاد می‌شود، با خودتان آن فضا را ایجاد می‌کنید. چه چیزهایی آقای احصایی را سرد ذوق می‌آورد که مشغول به کار شود و یک تابلو را دست بگیرد؟

عشق به زیبایی، نگاه زیبایی‌شناسانه، عادت به زیادیدن، عادت به زیبایی را انتخاب‌کردن.

- ♦ خب کرونا زندگی را با مخاطرات جدی در این یکی، دو سال مواجه کرد، آقای احصایی زندگی را چطور می‌بیند؟**

در این سن‌وسال من نمی‌توانم به شکل متعارفی در مورد زندگی صحبت کنم یا شکلی از آن مطرح کنم. من الان می‌خواهم برای خودم باشم و خوشبختانه همین‌طور هم هست. البته باید نکته ظریفی را عرض کنم که این با خودم باشم یعنی با همه باشم. خود به معنای خلق و به معنای مخلوق، خود نیست، همه است. که در می‌زند، می‌گوید کیست؟ می‌گوید منم. می‌گوید من وجود ندارد، داخل بیا.

- ♦ شما می‌خواستید به کارگاه و دفتر کارتان در روستا بروید که نشد، می‌دانم که آنجا عمدتا با بوم کار می‌کنید.**

بله همین‌طور است. **♦ کارهایی که در روستا انجام داده‌اید را کمتر کسی دیده، این خلوت شماست.**

بله می‌گویند ویزایش سخت‌تر از آمریکاست.

- ♦ اگر می‌شود از کارگاه و روستا برای‌مان بگویید. چه می‌شود که شما بیش از هر جایی خود را متعلق به آنجا می‌دانید و در هر فرصتی و مجالی به آنجا می‌روید؟**

آن کارگاه در میان سه باغ است که همه مربوط به کلاه‌فرنگی است، چون اطراف من درخت‌های میوه و… است، خوشبختانه تنها ویلا و خانه‌ای است که یک جوی آب روان از آن جاری است و ترنم آب از لابه‌لای سنگ‌ها به گوش می‌رسد، آفتاب در آنجا، در آن فضا، هست. اتفاقا در منظر شمال شرقی قله دماوند است. خصوصا برای اینکه به آتلیه بروم، باید با یک لیوان چای کنار این جوی بنشینم به دماوند نگاه کنم، تنفسی بکنم، خودم را آماده کنم، چای را بخورم و بعد به آتلیه بروم. آنجا که به آتلیه می‌روم، چیز دیگری با من نیست. فقط فضای آتلیه و کارهایم است. البته وقتی آدم راجع به این چیزها حرف می‌زند، اندکی اغراق آمیز است و به این شوری شور هم نیست. **♦ به‌رحال اینها احساسات عمیق خودتان هم هستند. چه چیزی آقای احصایی را اذیت می‌کند و وقتی رخ دهد، دیگر سراغ کارکردن نمی‌رود؟**

بازهم باید اعتراف کنم که این سن و سال اولا الکی به وجود نیامده است، از یک یک صافی‌های مختلف گذشته، مانند چشمه‌ای که از دوردست‌ها آمده و شما در پایین آن آبش را می‌نوشید. این سن‌وسال به سادگی به وجود نیامده است. بنابراین الان می‌توانم بگویم که آلودگی‌ای ندارد و چیزی نمی‌تواند من را مشغول خودش بکند.

- ♦ شاید از سنتی‌ترین شیوه هنر ایران امروز دست پیدا کردید. عکس‌های نمایشگاه قبلی نشان می‌داد که سفرهای زیادی هم به خارج داشتید… آیا سفرها این مسیر را برایتان ایجاد کرد یا مقتضات زمانه خودتان بود؟**

می‌دانید که هنرمند به شرطی که حساس باشد، تمام چیزهایی که اطراف یک هنرمند هست در شخصیت، منش، رفتار و خروجی‌های کار او تاثیر می‌گذارد و تاثیرهایی می‌گیرد که با منش، شخصیت، رفتار، تربیت اجتماعی، هویت، جغرافیا و… آمیخته از اینهاست. در نتیجه همه اینها اثر داشته و نداشته است.